

یاد سیامک پورزند، گرامی باد!

بهرام رحمانی

سیامک پورزند، همسر مهرانگیز کار، روزنامه‌نگار قدیمی ایران، با بیش از پنج دهه سابقه خدمت در رسانه‌های همگانی به ویژه مطبوعات، روز جمعه نهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ خود را از طبقه ششم آپارتمانش در تهران به پایین پرت کرد و به زندگیش پایان داد. پورزند، سال‌های پایانی عمر را زیر فشارهای امنیتی-پلیسی بسیاری از طرف حکومت اسلامی قرار داشت و در رنج و تنهایی و دوری از خانواده‌اش به سر می‌برد. وی، به هنگام مرگ هشتاد سال داشت و پیش از مرگ موفق به دیدار فرزندان و نزدیکانش در تبعید نشد.



در حقیقت کسی پایان زندگی خود را نمی‌داند؛ اما بزرگترین دغدغه خاطر یک نویسنده و مبارز راه آزادی، زیستن در کشوریست که جنایتکاران در آن حاکمیت دارند. از این‌رو، بیش از هر چیز رهایی از گرفت و گیرها و پیکار با بی‌عدالتی مشغله ذهنی او می‌شود. سیامک پورزند، رهانش را با مرگی خودخواسته فریاد زد و بدین‌سان، اعتراض خود را به فرهنگ و سیاست حاکم بر جامعه نشان داد.

من سیامک پورزند را در سال ۲۰۰۰، هنگامی که نشریه «بامداد» را منتشر می‌کردم در دفتری که در موسسه انتشاراتی «آرش» داشتم ملاقات کردم. در این هنگام، جامعه ما شاعر بزرگ خود، زنده یاد احمد شاملو را از دست داده بود. من هم مشغول سازمان‌دهی ویژه نامه‌ای به نام «چنین گوید بامداد شاعر» بودم.

سیامک پورزند، به همراه دختر نوجوانش «آزاده»، برای سخنرانی به سوئد آمده بود. او انسانی خوشرو، شیک‌پوش، قندبلند و خوش برخورد بود و شمرده و ملایم و محکم سخن می‌گفت. این ملاقات، با وجود این که ما باورهای سیاسی متفاوتی داشتیم بسیار صمیمانه و دوستانه بود. او، چندین خاطره از شاملو برای من تعریف کرد و آلبوم عکس و همچنین فیلمی از احمد شاملو را در اختیار من گذاشت و از این طریق به ویژه نامه شاملو غنای دیگری بخشید. سیامک پورزند، به همراه پسر خاله‌اش «احمد شاملو» در طراحی و عملی ساختن انتشار نشریه «کتاب هفته کیهان» که چندین سال منتشر می‌شد همکاری کرده بود و مدیریت اجرایی و روابط عمومی و هنری آن را بر عهده داشت.



سانسور تا آخرین لحظه در نمایشگاه کتاب جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی به صورت نمایشی هم که شده، می‌کوشد که هر ساله نمایشگاه کتاب برگزار کند؛ اما هرگز نتوانسته است بر دشواری برگزاری بی‌دردسر این پیدار نوین جامعه امروز چیره شود.

سانسور یکی از ارکان اساسی رژیم جمهوری اسلامی است که به ویژه در نمایشگاه کتاب جلوه‌ای بیش از همیشه پیدا می‌کند. اخبار سانسور حتی اگر بتواند در طول سال، خود را مخفی نگه دارد؛ ولی در نمایشگاه کتاب، دست رژیم بیش از هر زمان دیگر در این زمینه رو می‌شود؛ زیرا غیبت و حذف کتاب‌ها از نمایشگاه امری نیست که بتوان آن را پنهان کرد و در این زمینه جمهوری اسلامی همواره درد سر داشته است.

اما معضل جمهوری اسلامی بیش از این هاست. وقتی پس از سی و سه سال، این نظام علی‌رغم همه سرکوب و آزار و شکنجه و کشتار نویسندگان جامعه ما نتوانسته است از نوشتن متونی که نشانه‌های بارزی از ترویج حقانیت انسان برای آزاد زیستن و آزاد سخن گفتن و مقاومت در برابر زور و سرکوب جلوگیری کند، ناچار است هم چنان دست به سانسور مداوم و چندباره بزند و حتی کتاب‌هایی را که خود به آن‌ها اجازه انتشار داده است از سطح میزهای کتاب جمع‌آوری کند.

سانسور بی‌در و پیکر و مداوم کتاب حتی تا آخرین لحظه برگزاری نمایشگاه کتاب، نمود دیگری از سرگیجه رژیم در برابر حضور کتاب‌هایی است که پیش از این از سر ناچاری در کتاب‌فروشی‌ها عرضه شده؛ ولی در نمایشگاه کتاب که طبعاً مورد توجه بیشتر تری از مردم است رژیم را به وحشت انداخته و سبب هجوم به نمایشگاه و حذف آن‌ها شده است.

مطابق گزارشات رسیده، یکشنبه، ۱۸ اردیبهشت، ۱۵ عنوان از کتاب‌های علی‌اشرف درویشیان شامل «داستان‌های محبوب من» (مجموعه ۶ جلدی)، «سال‌های ابری» (مجموعه ۴ جلدی)، «افسانه‌ها و مثل‌های کردی» (یک جلد) و مجموعه ۴ جلدی داستان‌های این نویسنده که همگی از سوی نشر چشمه در نمایشگاه عرضه شده بود، از بیست و چهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران جمع‌آوری شد.

همچنین رمان‌های «نگران نباش» نوشته مهسا محب علی، «بطالت» نوشته احسان نوروزی و «شمایل تاریک کاخ‌ها» نوشته حسین سنابور توسط مسئولان کمیته نظارت و ارزشیابی از نمایشگاه جمع‌آوری شد. این کتاب‌ها توسط نشر چشمه عرضه شده بود.

ص ۳

ص ۴

هفتاد سالگی باب دیلن

ص ۷

اطلاعی‌های کانون نویسندگان ایران ...

ص ۸

نویسندگان مرزها عباس سماکار

بهرام رحمانی

یاد سیامک پورزند، گرامی باد!

یک روز پس از انتشار خبر درگذشت سیامک پورزند، لیلی پورزند، یکی از دختران او، مرگ پدرش را «خودکشی» اعلام کرد. لیلی پورزند، در گفتگویی با رسانه ها گفت: «علت مرگ پدر در حقیقت یک مرگ خواسته یا خودکشی در اعتراض به شرایط زندگی بلاتکلیفی بود که آن را سالیان سال به اجبار تحمل می کرد. پدر در حقیقت یکی از مهم ترین قربانیان پروژه اطلاعات موازی دوران اصلاحات بود که ربوده شد و یک سال و اندی را در سلول های انفرادی و مخفی سیستم اطلاعات موازی بسر برد و در جلوی دوربین های تلویزیون مجبور به اعتراف بر علیه خود و دیگران شد و به دنبال آن او را به یازده سال زندان محکوم کردند.»

او هم چنین یک پرونده باز محاربه هم داشت. بعد در سن هفتاد و چهار سالگی، یک سال و اندی در زندان اوین به سر برد و آخر سر بدلیل بیماری و کهولت توسط نیروهای امنیتی به بیمارستان مدرس منتقل شد و عمل های زیادی روی او صورت گرفت. پس از آن ناچار شدند او را به خانه برگردانند؛ اما زندان بزرگ تری برایش ایجاد کردند و اجازه خروج از کشور را به او ندادند که بتواند فرزندان و همسر خود را ببیند. اعضای درجه یک خانواده او هم به دلیل فعالیت های حقوق بشری، سیاسی و فرهنگی که داشتند نمی توانستند به کشور بازگردند.»

لیلی پورزند، در ادامه افزوده است: «پدر عقیده داشت با باید در ایران بماند و جان بسپارد یا به شکل قانونی از کشور خارج شود. و یا دادگاه های حقیقت یابی تشکیل شود و بررسی کنند که چرا با زندگی او چنین کردند. سال 2001 بود که بعد از این که مادر از زندان آزاد شدند من به ایران رفتم. پدر خیلی انسان با احساسی بود و در فرودگاه نمی توانست رفتن دوباره من را ببیند و حالش بد شد و آخرین حرفی که زد این بود که می خواهد سالروز بعدی تولدش را با من در کانادا جشن بگیرد. اما دیدار ما در فرودگاه آخرین دیدار بود.»

لی لی پورزند، در ادامه می گوید: «من چهار ساعت قبل از مرگ پدر با او از طریق تلفن صحبت کردم... بعد هم سوال عجیبی کرد که دوباره کی زنگ می زنی؟ احساس کردم که مضطرب است و نیاز به حرف زدن دارد. گفتم سه ساعت دیگر زنگ می زنی و تلفن هم بالای سرم است هر زمان که احساس استرس داشتید زنگ بزنید. تا این که سه ساعت دیگر زنگ زدم جواب نداد و بعداً متوجه شدم که در اعتراض به این شرایط دشوار خودکشی کرده است...» «... و پیام آن این بود که اگر ده سال تحمل کردیم لازم نیست این تحمل فقط به صورت منفعل باشد بلکه مرگ هم می تواند یک حرکت در مقابل ظلم و بی عدالتی باشد و پدر این روش را به عنوان اعتراض انتخاب و خودش را بدین گونه آزاد کرد و نشان داد که باید مبارزه کرد و ادامه داد و هیچ گاه از پا ننشست. اما نصیحتی که در این حرکت بود خطاب به مسئولین حکومتی است که مرگ هم می تواند خبرساز شود و حرکت و فکر ایجاد کند...»

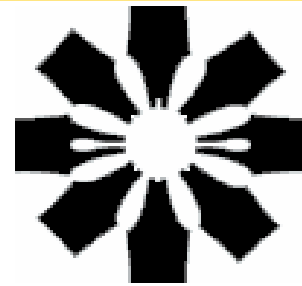
زندگی و مبارزات سیامک پورزند

سیامک پورزند، در سال ۱۳۳۱ کار خود را با روزنامه «باختر امروز» به مدیریت حسین فاطمی شروع کرد. کار او در این روزنامه، به عنوان محقق و خبرنگار امور شهری، فرهنگی، هنری و پارلمانی تا روز کودتای ۲۸ مرداد 1332 ادامه داشت و از آن تاریخ به علت دگرگون شدن اوضاع ایران، تا اواسط ۱۳۳۳ فراری و مخفی و بعد بازداشت و اجباراً غیرفعال بود.

اما در نیمه دوم سال ۱۳۳۳، کار روزنامه نگاری خود را با بنیان گذاری مجله فرهنگی «پیک سینما» ادامه داد و در دوره های مختلف همکاری و یا سردبیری مجله هایی چون خوشه، اطلاعات جوانان، ستاره سینما، مهر ایران، سپید و سیاه، اطلاعات ماهانه، بامشاد، فردوسی، تاتر و سینما، نگین، امید ایران، رودکی و روشنفکر را برعهده داشت.

افزون بر این او، پانزده سال عضو هیئت مدیره و شورای دبیران روزنامه کیهان بود و علاوه بر روزنامه نگاری، در سازمان دهی کانون ها و نهادهای مدنی نیز فعالیت های چشم گیری از خود نشان داد. سیامک پورزند با همفکری چند تن از همکاران خود، سندیکای نویسندگان، خبرنگاران، مترجمان و عکاسان مطبوعات کشور را در سال ۱۳۳۹، سندیکای هنرمندان و متخصصان تاتر و سینما را در سال ۱۳۴۰، و اتحادیه فروشندهان جراید را در همان سال سازمان دهی کرد و سپس یکی از منتخبین هیئت مدیره سندیکای نویسندگان کشور شد. وی در مطبوعات جهانی نیز چهره آشنایی بود به طوری که در سال ۱۳۶۹، به عضویت هیئت بین المللی آکادمی علوم و هنرهای تصویری متحرک «اسکار» درآمد.

پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، باندهای مسلح و ارتجاعی حکومت اسلامی به سازمان های سیاسی و نهادهای دمکراتیک، حمله کردند و از جمله موسسه کیهان را در اختیار گرفتند. در این هجوم، نویسندگان بسیاری از جمله پورزند از این موسسه اخراج شدند.



بانگ آخر هر ماه منتشر می شود

سردبیر: بهرام رحمانی

آدرس ایمیل:

bahram.rehmani@gmail.com

آدرس سایت کانون:

www.iwae.org

چند توضیح:

- بانگ، مطالبی را درج می کند که تنها برای این نشریه ارسال شده اند.
- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تایپ شوند و بیش تر از دو صفحه 4 نباشند.
- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می شوند با نویسندگان آن هاست.

منشور

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.

۲- هرکس می تواند افکار و عقایدی که خود می پسندد، داشته باشد و هیچ فرد یا گروه و یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.

۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.

۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.

۵- در استقلال کانون از همه جمعیت ها، احزاب و سازمان های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی تواند و نمی باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.

۶- همکاری با کلیه کانون ها و انجمن های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان های عام آزادی های فرهنگی و اجتماعی دفاع می کنند...

یاد سیامک پورزند ... بهرام رحمتی

حساب مردن بگذارید.»

سرانجام پس از گذراندن بخشی از دوران زندان، به دلیل کهولت و بیماری آزاد شد و در خانه اش تحت نظر مأموران امنیتی قرار گرفت و سال‌های آخر زندگی خود را زیر فشارها و تهدیدهای امنیتی-پلیسی و بیمارستان گذراند.

سیامک پورزند، تا پایان زندگی ممنوع الخروج بود و در این دوران، به خاطر دوری از خانواده، که به خارج کشور مهاجرت کرده بودند، دچار افسردگی شد و این فشارهای روحی چنان این روزنامه نگار توانا را به ستوه آورد که در روز جمعه نهم اردیبهشت ۱۳۹۰ خود را کشت.

یاد این روزنامه‌نگار با سابقه و ارزشمند تاریخ مطبوعات ایران که در این راه، آگاهانه هزینه‌های گرانی را به جان خرید گرامی باد. جامعه فرهنگی ایران با بازماندگان او هم درد اند. بی‌شک سران و ارگان‌های سرکوب حکومت اسلامی ایران مسئول مرگ و اقدام تاسف‌بار سیامک پورزند شمرده می‌شوند. او گروگان حکومت اسلامی بود و قاتلینش، جز سران و مقامات حکومت اسلامی کس دیگری نیست. چرا که، حکومت اسلامی ایران، دشمن درجه یک آزادی اندیشه و بیان و تشکل مردمی‌ست و از بی‌رحمترین و جانی‌ترین حکومت‌های جهان نسبت به آزادی‌های سیاسی و اجتماعی به شمار می‌آید. این حکومت، افزون بر قتل عام ده‌ها هزار زندانی سیاسی، کشتن شاعران و نویسندگانی مانند سعید سلطان‌پور شاعر و نویسنده انقلابی و عضو کانون نویسندگان ایران و ترور مختاری و پوینده از اعضای جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران و بسیاری دیگر را در کارنامه سیاه خود دارد. بی‌شک سیامک پورزند عاشق زندگی بود؛ اما تحمل زیستن زیر سلطه پلیدی را نداشت و در نهایت در اعتراض به آن چه که در کشورش می‌گذشت و آنچه که با او کردند به زندگی خود خاتمه داد.

یادگار من از سیامک پورزند، عکس‌هایی از پسر خانه اش «احمد شاملو» است که در ویژه نامه «چنین گوید بامداد شاعر» است که از سوی «انتشارات آرش» در سال منتشر شده است. یادش گرامی باد!

سانسور تا آخرین لحظه ...

مسئولان کمیته نظارت و ارزشیابی بیست و چهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران همچنین از عرضه کتاب‌های رامین جهانگلکو ممانعت به عمل آورده‌اند.

دو عنوان از کتاب‌هایی هم که انتشارات شیرازه در نمایشگاه عرضه کرده، از سوی این کمیته از نمایشگاه جمع آوری شد که هنوز عناوین آن‌ها اعلام نشده است.

جمع آوری این کتاب‌ها به اتهام "خطرناک بودن برای حیاط رژیم"، "ترویج اباحه گری"، "عرفان خرافی"، "بهائیت" و "ترویج روابط نامشروع بین دختران و پسران و تبلیغ زندگی غربی" و غیره صورت گرفته و این درحالی‌ست که نمایشگاه کتاب از سوی وزارت ارشاد که در عین حال مسئولیت سانسور کتاب‌ها را نیز بر عهده دارد برگزار شده است.

پاسداران جمهوری اسلامی، هم چنین گروهی از بازدیدکنندگان را به اتهام بدحجابی دستگیر کرده‌اند و رسانه‌های حکومتی از بی‌اعتنایی بازدیدکنندگان به "احساسات دینی مردم حزب الله" خبر داده‌اند. بهمن دری، مدیر نمایشگاه کتاب چنین توصیف کرده: "از مساله پوشش در نمایشگاه راضی نیستیم... این جا محل عروسی یا بزم نیست که عده‌ای با آرایش‌های وحشتناک حضور داشته باشند که من هم از دیدن آن‌ها شرم دارم... برخی که ناگاه هستند متأسفانه به شکلی در نمایشگاه می‌آیند که حتی در خانه خودشان هم آن جور نیستند و مردم و افراد حزب الهی را نسبت به نمایشگاه کتاب بدبین می‌کنند."

کتاب‌های دیگری که شرایط حضور در نمایشگاه را نیاافته‌اند، کتاب‌هایی مربوط به سال 79 و یا حتی 71 هستند. مطابق اظهار نظر بهمن دری مدیر نمایشگاه؛ «این آثار هیچ منع محتوایی نداشته و ندارند و اگر به اداره کتاب بروند مجوز می‌گیرند؛ اما به دلیل این که جزو ضوابط است که آثار سال 85 به این طرف عرضه شود آثار قبل از آن سال اجازه‌ی عرضه ندارند.»

کانون نویسندگان ایران در تبعید، وجود مداوم سانسور در ایران و حذف کتاب از نمایشگاه و دستگیری بازدیدکنندگان را محکوم می‌داند و این اقدامات را نشانه اوج زبونی و ناچاری رژیم می‌شناسد که تنها با اتکاء به زور و ستم و خفقان بر جامعه ما حاکم شده است.

کانون نویسندگان ایران در تبعید

10 مه 2011

www.iwae.org

هفتاد سالگی باب دیلن

روز سه‌شنبه سوم خرداد 1390 برابر با 24 می 2011، «باب دیلن» خواننده آمریکایی راک، 70 ساله شد. باب دیلن، خواننده بزرگ موسیقی در طول پنج دهه، از دهه پنجاه تاکنون، یکی از محبوب‌ترین خوانندگان موسیقی راک، فولک و بلوز مدرن بوده که گذشت زمان از محبوبیت وی نکاسته است. او در طول دهه‌های پنجاه و شصت صدای اعتراض و خشم یک نسل و شمایل محبوب نسل خشمگین و انقلابی محسوب می‌شد. آهنگ‌های او با تم‌ها و درونمایه‌های سیاسی معتزضانه و انتقادی به سیاست‌های تجاوزکارانه و ضدانسانی آمریکا در ویتنام و کشورهای دیگر، به عنوان تفسیر اجتماعی و سیاسی یک عصر در نظر گرفته می‌شود.

باب دیلن، با نام اصلی رابرت آلن زیمرمن متولد 1941 در دولوت، ایالت مینه سوتا است. او از دوران کودکی آموختن گیتار و سازدهنی را به شکل خودآموز آغاز کرد و وقتی 10 ساله بود اولین شعر خود را به مادرش تقدیم کرد. 18 ساله بود که از زادگاه خود خارج شد تا به تحصیل در دانشگاه مینه سوتا بپردازد، اما بیش تر وقت خودش را صرف نواختن و آواز خواندن در کافه‌ها می‌کرد. در آن زمان نواختن آهنگ و ترانه سرایی را آغاز کرده بود، اما طبیعی بود که کسی او را نشناسد. در این دوران بود که نام باب دیلن را برای خود انتخاب کرد و هرگز نیز توضیح نداد که چرا این اسم را انتخاب کرده است. در این باره گفته اند گاه اشاره‌هایی به «دیلن توماس» شاعر معروف ولزی داشته است.

باب بعد از یک سال دانشگاه را ترک کرد و در یک سیرک مشغول به کار شد. در راه سفر به شیکاگو، ناگهان تصمیم‌اش تغییر کرد و سر از نیویورک در آورد. این تصمیم، بزرگ‌ترین تأثیر را در زندگی کاری باب دیلن گذاشت و سرنوشت او را عوض کرد.

باب دیلن، شیفته آثار وودی‌گاتری بود؛ مردی که به عنوان پدر موسیقی اعتراض در جهان شناخته می‌شود و در تمام عمر خود به گشتن در شهرهای مختلف ایالات متحده و سرودن ترانه و اجرا کردن آهنگ‌هایی درباره نابرابری‌های مردم پرداخت. سال 1960 گاتری در بیمارستان بستری بود و مرگ را پیش رو داشت. باب دیلن، در همان زمان با 10 دلاری که در جیب داشت عازم نیوجرسی شد تا به دیدار او برود. آن‌ها با هم دیدار کردند و پس از آن بود که دیلن ترانه مشهور خود را برای وودی گاتری

سرود. باب دیلن از همان زمان در نیویورک ماندگار شد و با راه یافتن به جامعه هنرمندان آن زمان پیش از آن‌که اولین آلبومش را منتشر کند به همکاری با نوازنده‌های سرشناسی چون «جان لی هوکر» پرداخت و او را در اجراهای زنده همراهی کرد. اولین آلبوم دیلن اوایل سال 1961 توسط کلمبیا ریکوردز با عنوان bob Dylan منتشر شد. در این آلبوم تنها دو ترانه از 13 ترانه ساخته باب دیلن بود. مچ میلر، رییس کمپانی کلمبیا ریکوردز در مورد این آلبوم، گفته است: «آلبوم اول دیلن خوب فروش نکرد... قرار دادن تمامی کارهای باب دیلن در یک سبک موسیقی امکان‌پذیر نیست. در ابتدا کار باب دیلن، بیش‌تر بر روی موسیقی بومی آمریکایی (فولک) متمرکز بود ولی در کارهای بعدیش تأثیراتی از بلوز، راک و... به گوش می‌رسد.



یکی از شاخص‌های موسیقی بومی آمریکایی، داستان سرایی و تأکید بیش تر روی کلام خواننده است تا خود موسیقی. آهنگ در اصل زمینه‌ای است برای شعر و کلام خواننده، و این سبک به باب دیلن قدرت عمل بیش‌تری برای انتقال خواسته‌اش می‌داد. دیلن به تدریج سد بین این سبک‌ها را شکست و برای اولین بار در سال 1965 میلادی برای اجرای آهنگ «هم‌چون سنگی غلطان» (Like A Rolling Stone) از گیتار برقی به جای آکوستیک استفاده کرد که با واکنش‌هایی شدیدی از سوی تماشاگران مواجه شد. او نشان داد که می‌شود از یک سبک به سبکی دیگر گذر کرد و هیچ چیزی غیرقابل تغییر نیست. این آهنگ برای مدت بسیار طولانی جزو یکی از پرفروش‌ترین آهنگ‌های آمریکا قرار داشت. تقریباً 3 سال طول کشید تا دیلن چند آلبوم منتشر کرد و بعد با اجرای ترانه‌های ضدجنگ خود به شهرت رسید.

در دورانی که تظاهرات ضدجنگ و تجمع‌های بزرگ برای حقوق اجتماعی سیاهپوستان در آمریکا شدت گرفته بود ترانه‌هایی مثل «بر باد رفتن»، «زمانه داره عوض می‌شه»، «اربابان جنگ» و «گفت-وگو از جنگ جهانی سوم»، از آثار دیلن به عنوان نمادهایی برای این اعتراض‌ها در

همه جا خوانده می‌شدند. هرچند معروف ترین آثار این ترانه سرا و شاعر آمریکایی همین ترانه های ضدجنگ هستند، اما باب دیلن فقط در دوره ای کوتاه به سرودن و اجرا کردن این ترانه‌ها مشغول بود.

«ای خدایان جنگ شمایی که همه تفنگ‌ها را ساخته‌اید
شمایی که هواپیماهای کشنده را ساخته‌اید
شمایی که بمب‌های بزرگ را ساخته‌اید
شمایی که پشت دیوارها پنهان شده‌اید
شمایی که پشت میزها پنهان شده‌اید
فقط می‌خواهم بدانید
می‌توانم از پشت نقابتان (چهره واقعی) شما را ببینم.»

جوانی که همه این حرف‌ها را از ته دل می‌زد و حاکمان دنیا را تهدید می‌کرد که رسوایشان می‌کند.

«باب دیلن» حاکمان درگیر نبرد میدان‌های دیگر را به میدان تازمتری دعوت می‌کرد، مبارزه‌ای برای روشن شدن حقیقت «تلاش برای صلح» آن‌ها، یا واقعیت «جنگ‌افروزی» ایشان.

دیلن، تأکید می‌کرد:
«شما هیچ کاری نمی‌کنید
فقط می‌سازید تا نابود کنید.

با دنیای من
مثل یک اسباب‌بازی بازی می‌کنند.»
دیلن مثل همه گول نمی‌خورد:

«مثل یک پیر خائن
دروغ می‌گویید، فریب می‌دهید.
(که) یک جنگ را می‌توان برد.
شما می‌خواهید باور کنم؟

ولی من از چشمان تان می‌بینم
و از میان ذهن‌تان.»
او، بی‌پروا می‌پرسید:

«آیا پول شما آن قدر زیاد است که
برای شما بخشایش نبود؟»

«باب دیلن»، سازهای مخالف با جنگ‌افروزی را کوک کرد و بر طبل صلح‌طلبی کوبید و این آغاز راه بود، ابتدای

دهه 60 در آمریکا. هم‌صدا با او خیلی‌های دیگر به صدا درآمدند، مثلاً پنج سال بعد «جیم موریسون» هم‌صدا با او فریاد کرد:

«آن‌ها تفنگ دارند، ولی ارزش‌ها با ماست.
پیروز خواهیم شد، چیره می‌شویم.»

اما «دیلن»، مبارزه‌ای که از دوران جوانی-اش آغاز کرد حالا هفتاد ساله است و می‌بیند که مبارزه هم چنان ادامه دارد.

تایستان سال 1969، مضمون یکی از آهنگ‌ها این بود که ما فقط می‌گوییم «بختی به صلح بدهید.»

چند ماه بعد پاییز سال 1969 این فریاد، با فریاد نیم میلیون متحصن در واشنگتن‌دی‌سی پایتخت ایالات متحده هم‌نوا شد. در این بین خیلی‌های دیگر هم به این جمع اضافه شدند و ترانه‌های ضدجنگ سرودند؛ «دویدن میان جنگل» ساخته «کریدینس کلیدواتر ریویول» اولین آهنگی بود که تصاویر جنگ ویتنام را در ذهن‌ها زنده می‌کرد با

هفتاد سالگی باب دیلن

یک مشت کلمات ساده، ولی نشان می‌داد که تلاش برای زنده ماندن در یک جنگل چقدر ترسناک است. آن‌ها آهنگ دیگری در فضای جنگ ویتنام ساختند به نام «ماه بدشگون»؛ شعر آهنگ فضایی را توصیف می‌کرد که یک سرباز به هم رزمش می‌گوید: «به جنگ نرو.» سرباز ادامه می‌دهد: «احساس می‌کنم اگر بروی دیگر بر نمی‌گردی.» سراسر آهنگ از احساس ترس سربازان، شب قبل از عملیات، پر است.

این گروه در آهنگ دیگری به نام «فرزند خوشبخت» با را فراتر می‌گذارند و به دولت و ثروتمندان می‌تازند. البته کلی هم به نظامی‌گری می‌تازند. آن‌ها در این آهنگ فرزندان ثروتمندان را خوشبخت خطاب می‌کنند چرا که به جنگ نمی‌روند ولی البته آن‌ها از القابی چون «شجاع» بی‌نصیب‌اند! «کانتری‌جو و فیش» درست مثل آهنگ «جنگ جهانی سوم» باب دیلن، رندانه به جنگ تاختند؛ آهنگی به نام «فکر می‌کنم تلاش می‌کنم جوان-مرگ نشوم» سراسر شعر شوخی با حاکمیت است اما پس شوخی، دردها نهفته است. جالب است که ریتم آهنگ شبیه همه مارش‌های نظامی است!

گروه «بیردز» در آهنگ «صبح خدمت نظامی» می‌پرسند: «چرا باید این اتفاق بیفتد؟» آن‌ها صبح را در اوایل آهنگ به زیبایی توصیف می‌کنند و یکبار به پلیدی‌های جنگ و خونریزی پیوند می‌دهند.

از این دست آهنگ‌ها در آن دهه بسیارند؛ آهنگ «اوهایو» ساخته کروزی، استیلز، نش و یانگ و آهنگ «به چه قیمتی می‌ارزد؟» ساخته بوفالو اسپرینگفیلد. «پیتریل و هری» با آهنگ «هواپیمای جت» به حاکمیت جنگ‌افروز می‌تازند.

لنون با نیکسون و دولتش در جنگ ویتنام خیلی مشکل داشت و مبارزه این آهنگ ساز فراتر از جمله معروف خواننده گروه دیگری چیکس است. خواننده گروه سه سال قبل بوش را شرم‌آور خوانده بود، اما در فیلم مستند و صد دقیقه‌ای از زندگی لنون نشان می‌دهد، نیکسون وادار شد او را از آمریکا اخراج کند.

لنون، هم‌قطار «جری رابین» و «ابی هفمن» دو رهبر عمده ضدجنگ در آمریکا بود و به کمک آن‌ها قصد داشت هم زمان با انتخابات ریاست جمهوری سال 1979 آمریکا «تور سراسری» برگزار کنند، اما این تور برگزار نشد. فقط یکبار آن‌ها روی صحنه رفتند که نوازنده‌هایی چون «استیوی واندر» لنون را همراهی کردند و البته اعتراض‌های آنان و مردم حاضر کامل موثر می‌شد تا

«جان سینلکر» فعال سیاسی و ضدجنگ آمریکایی که با توطئه و به بهانه فروختن «ماروانا» دستگیر شده بود، آزاد شود. البته یکی از اهداف این تور هم همین بود.

اگر به بخش دیگری از کارنامه هنری او نگاه کنیم متوجه می‌شویم باب دیلن سالیان سال دربار بی‌عدالتی‌های جامعه آمریکا نیز شعر سروده است. او برای «مدگار اورس» ترانه‌ای به نام «فقط یک پیاده در بازی آن-ها» را سرود. «اورس»، از فعالان حقوق اجتماعی آمریکایی‌های آفریقایی تبار بود که در سال 1964 به قتل رسید. در همان سال ترانه دیگری را اجرا کرد که «مرگ غریبانه هتی کارول» نام داشت. این ترانه به قتل پیش خدمت سیاهپوستی مربوط می‌شد که به دست پسر صاحب یک مزرعه بزرگ تنباکو روی داد و قاتل فقط به 6 ماه زندان محکوم شد.



باب دیلن، حتی درباره رویدادها و شخصیت‌هایی که در جریان مبارزات به دست آوردن حقوق اجتماعی برابر مطرح نمی‌شدند، نیز ترانه اجرا کرد. ترانه «چه کسی دیوی مور را کشت؟» درباره مرگ بوکسوری به نام دیوی مور در رینگ مسابقه بود. او به همراه «جون بائز» در تظاهرات بزرگ سال 1963 در واشنگتن حاضر شد و به اجرای تعدادی از ترانه‌های خود پرداخت. در همین تظاهرات بود که مارتین لوتر کینگ، سخن رانی معروف خود با نام «روایی دیدم» را ایراد کرد.

آشنایی باب با «جون بائز» باعث شد او به فعالیت در زمینه‌های دیگر موسیقی نیز گرایش پیدا کند و در همین زمان بود که آلبوم «چهره دیگر باب دیلن» (Another Side Of Bob Dylan) را منتشر کرد که آهنگ‌هایش بیش‌تر سبکی عاشقانه داشتند.

باب دیلن، در 29 جولای 1966 هنگام موتورسواری دچار حادثه شد و به شدت آسیب دید. وی پس از درمان شروع به نوشتن و ضبط ترانه‌هایش کرد و تا هشت سال کنسرت برگزار نکرد. یک سال بعد از حادثه تصادف، وقتی اولین آلبوم خود را با نام «John Wesley Harding» به بازار موسیقی عرضه کرد در آن از گیتار برقی استفاده نکرد، موضوعی که آن همه در موردش مقاومت کرده بود.

در دهه هفتاد، باب دیلن وارد عرصه‌های

جدیدی در زمینه کارهای هنری شد. در سال 1972 ساخت موسیقی فیلم Pat Garrett and Billy the Kid ساخته سام پکین پا را بر عهده گرفت، که آهنگ معروف Knockin' on Heaven's Door برای این فیلم ساخته شد. این آهنگ جزو محدود ترانه‌هایی است که بارها توسط خوانندگان مشهوری نظیر باب مارلی، اریک کلپتن، لد زپلین، پینک فلوید، Guns'N Roses و یوتو اجرا شده است. باب در این فیلم، نقش کوچکی هم ایفا کرد.

هیچ موزیسین زنده‌ای نیست که به اندازه باب دیلن تاثیرگذار بوده باشد. باب دیلن، در سن 63 سالگی، یک کتاب خاطرات به نام «گاهشمار، جلد یک» نوشته است. اد برادلی در اولین مصاحبه تلویزیونی که این افسانه دنیای موسیقی پس از 20 سال انجام داده، با او به گفت‌وگو نشسته است:

باب دیلن آدمی غیرقابل دسترس، جالب و مرموز است، درست مثل موسیقی‌اش. او در طول بیش از چهار دهه فعالیت مستمر، بیش از 500 ترانه و 40 آلبوم منتشر کرده است. آیا هرگز برای او پیش آمده که به گذشته حرفه‌ای خود نگاهی بیندازد و بار دیگر به موسیقی که با شگفتی و حیرت نوشته نظری بیفکند؟ او با اشاره ظریفی به ترانه کلاسیک «خیلی خب، مادر» (1964) می‌گوید: «قبلا این کار را می‌کردم. ولی حالا دیگر این کار را نمی‌کنم. نمی‌دانم چطور شد آن ترانه‌ها را نوشتم. کارهای اولیه من به طرز معجزه آسایی نوشته شدند.»

«سعی کن بنشین و چیزی مثل آن ترانه‌ها بنویسی. حتما معجزه‌ای در کار است، و یقینا این معجزه «زیگنرید» و یا «روی» گونه نیست. یک نوع متفاوت از یک معجزه نافذ است. من این کار را انجام دادم. من این کار را یک زمانی انجام دادم.» آیا به نظر خودش باز هم می‌تواند این کار را انجام بدهد؟ می‌گوید: نه «شما نمی‌توانید کاری را برای همیشه انجام دهید. من یک زمانی آن کار را انجام دادم ولی الان هم می‌توانم یک سری کارهای دیگر را انجام بدهم. ولی آن کار را نمی‌توانم انجام بدهم.»

دیلن، از وقتی که در شهر «هیبینگ» ایالت «مینه‌سوتا» نوجوانی بیش نبود موسیقی می‌نوشت. او فرزند ارشد ابراهام و بیٹی زیمرمان بود. کودکی‌اش چگونه بود؟ می‌گوید: «حقیقتش من خودم را آدم خوشحال و یا غمگینی نمی‌دانستم. همیشه می‌دانستم که یک چیزی در این دنیا هست که من باید به آن برسم. و آن چیز در آن مکانی که من در آن زمان در آن زندگی می‌کردم، نبود.»

دیلن در کتاب «گاهشمار» خود، می‌نویسد وقتی در 19 سالگی به گرینچ ویلیج در شهر نیویورک نقل مکان کرد معنای زندگی را فهمید، چون گرینچ ویلیج در آن سال‌ها مرکز پر جوش و خروش «ضد فرهنگ دهه 60» بود. چند ماه بعد دیلن برای ضبط آلبوم

هفتاد سالگی باب دیلن

با شرکت «کلمبیا رکوردز» قرارداد بست. برادلی می‌گوید: «شما به نیویورک می‌گویید پایتخت جهان. ولی وقتی این را به پدربزرگ گفتید او فکر کرد که شما دارید شوخی می‌کنید یا پدر و مادرتان، خواننده و ترانه‌نویس شدن شما و اینکه بخواهید به شهر نیویورک بروید، تأیید را می‌کردند؟»

دیلن، می‌گوید: «نه. آن‌ها چنین آرزویی برای من نداشتند. ولی پدر و مادر من هرگز هیچ‌جا نرفتند. پدر من احتمالاً فکر می‌کرد پایتخت جهان همان جایی است که خودش در آن لحظه بوده و احتمالاً نمی‌توانسته جای دیگری بوده باشد! هر جا که خودش و زنش زندگی می‌کردند آن‌جا می‌شد پایتخت جهان.»

پس چه چیزی باب دیلن را به آدم متفاوتی تبدیل کرد.

«به رادیو خیلی گوش می‌کردم. همیشه توی فروشگاه‌های نوار فروشی پلاس بودم. گیتار و پیانو می‌زدم و از دنیایی که در اطراف وجود نداشت نوشتن ترانه را یاد گرفتم.» دیلن می‌گوید او حتی می‌دانسته که سرنوشتش این است که یک موزیسین افسانه‌ای خواهد شد: او در کتاب خود می‌نویسد: «داشتم با سرعت می‌رفتم به سمت آن نورهای با شکوه. سرنوشت داشت مستقیماً به من نگاه می‌کرد و نه هیچ‌کس دیگر.»

اما لغت «سرنوشت» چه معنایی برای دیلن دارد؟

«این احساس که انگار چیزی در مورد خودت می‌دانی و هیچ‌کس دیگر نمی‌داند؛ تصویری که از آینده خودت در ذهنت داری و به واقعیت تبدیل خواهد شد. سرنوشت چیزی است که باید برای خودت نگه داری چون احساس شکننده و آسیب‌پذیری است و اگر آن را بر ملا کنی کسی آن را خواهد کشت. پس بهتر این است که همه این‌ها را در درون خودت نگه داری.»

وقتی برادلی از دیلن پرسید که چرا اسم اصلی خود را که «رابرت زیمرمان» بوده تغییر داده است، گفت که این هم سرنوشت او بوده است؛ می‌دانید، بعضی از آدم‌ها از پدر و مادر نامناسب و با اسامی نامناسب به دنیا می‌آیند. شما هم می‌آیی اسم مورد علاقه‌ات را برای خودت انتخاب می‌کنی، انسان آزاد است هر چه می‌خواهد برای خود انتخاب کند.

باب دیلن، در کارهای خود دنیایی خلق کرد که با الهام از موسیقی محلی قدیمی به وجود آمد، با کلماتی نافذ و شاعرانه، و این در ترانه‌هایی چون «باران سختی خواهد بارید» آشکار است. در این ترانه‌ها تنش و ناآرامی مربوط به جنبش‌های حقوق مدنی و ضدجنگ در

دهه ۱۹۶۰، آشکار است. به طور کلی یک جور آمیزه انفجارگونه باب دیلن ۲۵ ساله را به یک شمایل فرهنگی و سیاسی تبدیل کرد؛ او هر جا که می‌رفت کلی دنباله رو داشت و بلیت کنسرت‌هایش همیشه پیش از موعد تمام می‌شد.

می‌گفتند دیلن صدای نسل خود است؛ به او لقب پیامبر و مسیح موعود داده بودند. با این همه خود دیلن می‌گوید که او خود را چیزی فراتر از یک موزیسین ساده نمی‌دانسته است: «وقتی کسی شما را به عنوان یک چیز خاص می‌شناسد در حالی که شما آن چیز خاص نیستید احساس شایه بودن می‌کنید.» زخم‌ترین و خشن‌ترین بخش کارش برای او چه بود؟ «این که مثل یکی از داستان‌های ادگار آلن پو باشی. و این که شما را کسی بدانند که شما در واقع نیستید، هر چند که همیشه شما را به همان لقب می‌شناسند. تو پیامبری. تو منجی هستی. من هرگز خواستم پیامبر یا منجی باشم. ابلیس شاید. من نهایت کاری که می‌توانم بکنم این است که مثل او بشوم. ولی پیامبر؟ نه، به هیچ وجه.»

خود دیلن شاید قبول نکند که صدای نسل خود بوده، ولی ترانه‌هایش سرودهایی بودند که برای فعالان جنبش‌های گوناگون الهام‌بخش می‌شدند. (سی‌بی‌اس، جولای ۲۰۰۷ - اد برادلی)

در سطح بین‌المللی، تحولات بی‌شمار حیرت‌انگیزی پدید آمد اما دیلن در یک امر پا برجا باقی ماند و هرگز از خلق آثار موسیقایی عظیم و مواضع‌اش دست بر نداشت. ۱۹۸۹: ثبت نام وی در تالار مشاهیر راک اند رول؛ ۱۹۹۱: دریافت جایزه گرمی آوارد به خاطر یک عمر فعالیت هنری؛ ۱۹۹۸: دریافت جایزه گرمی آوارد به خاطر ترانه زمان عقل باخنه؛ ۲۰۰۰: دریافت اسکار بهترین ترانه فیلم و... عکس‌العمل وی، پس از دریافت جایزه گرمی در سال ۹۱ به دلیل یک عمر فعالیت هنری این جملات بود: «خوب پدرم هیچ‌گاه مرا زیاد تنها نمی‌گذاشت می‌دانید که او مرد ساده‌ای بود. اما آن چه به من گفت مهم بود او گفت پسرم تو ممکن است در این دنیا آن قدر به فساد کشیده شوی که پدر و مادرت تو را ترک کرده و از تو دوری کنند و اگر این اتفاق بیفتد بدان که خداوند آن قدر توانایی و استعداد در تو نهاده که به اصلاح راه بپرداز.»

در سال‌های بعد باب دیلن بیش‌تر روی آهنگ‌های قدیمی خود کار کرد و به بازخوانی آن‌ها پرداخت اگرچه از ساختن آلبوم‌های جدید هم دست نکشید. آلبوم «عشق و دزد» (Love and Theft) در سال ۲۰۰۱ که عرضه اش مقارن با حوادث ۱۱ سپتامبر شد، به گفته منتقدان جزو یکی از بهترین آلبوم‌های باب دیلن به شمار می‌رود. همچنین در سال ۲۰۰۱، برای ساخت موسیقی فیلم «پسران شگفت‌انگیز» برنده جایزه اسکار شد.

در سال ۲۰۰۳، باب دیلن همراه با لری چارلز فیلمنامه «Masked & Anonymous» را نوشت که به دلیل ساختار پیچیده آن مورد استقبال قرار نگرفت. درباره زندگی باب دیلن تاکنون چندین فیلم مستند ساخته شده که در این میان می‌توان به فیلم‌های مارتین اسکورسیزی و تاد هینز اشاره کرد که این آخری يك فیلم جذاب است که در آن شش بازیگر در نقش دیلن، دوره‌های مختلف زندگی او را به نمایش می‌گذارند و جالب‌تر از همه این است که یکی از این شش بازیگر خانم کیت بلانشت، هنرپیشه مطرح هالیوود است.

آخرین کنسرت‌های باب دیلن همین ماه پیش بود، در پایتخت جمهوری خلق چین که با بحث و جدل همراه شد. وی، این‌بار هم با ظاهر و سبکی تازه به روی صحنه رفت و آواز خواند. در طول پنج دهه طرفداران باب دیلن عادت کرده‌اند که همیشه او را در شکل و شمابلی تازه ببینند و از او موسیقی و آواز تازه‌ای بشنوند.

باب دیلن، طی پنج دهه فعالیت نزدیک به هزار ترانه سروده و بیش از ۵۰ آلبوم منتشر کرده است. او، در سال‌های اخیر خود را به عنوان طراح و نقاشی باذوق نشان داد. چند نمایشگاه از آثار او با استقبال فراوان روبرو شد.

ترانه معروف وی، «چون يك خانه‌بندوش» توسط «رولینگ استون» به عنوان بهترین ترانه تمام زمان‌ها انتخاب شد. او، به خاطر ترانه‌های نغز و پرمفهومش بارها نامزد دریافت جایزه نوبل ادبیات شده است.

«باب دیلن» از دید بسیاری تأثیرگذارترین چهره در تاریخ موسیقی آمریکا بوده است. برخی از ترانه‌های او توسط بسیاری از خوانندگان مشهور دوباره خوانی شده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به «از فراز برج دیدبانی» که توسط «جیمی هندریکس» اجرا شد، اشاره کرد.

«مارتین اسکورسیزی» کارگردان سرشناس سینما، فیلم مستند «راهی به خانه نیست» را در مورد «باب دیلن»، در سال ۲۰۰۵ ساخته است. همچنین فیلمی داستانی بر پایه زندگی وی به نام «آن‌جا نیستم» (۲۰۰۷) به کارگردانی تاد هاینس، ساخته شده است.

* تهیه و تنظیم: از سوی سردبیر نشریه



۲۶۴۰۴ نقض حقوق بشر در ایران، فقط در یک ماه

مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، «هرانا» گزارش موارد نقض حقوق بشر در محدوده زمانی اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۰ را که از سوی منابع دولتی یا مستقل انتشار یافته، منتشر ساخت، و بر مبنای آن مشخص شد در طی محدوده زمانی مذکور ۲۶۴۰۴ نقض حقوق بشر صورت گرفته، که در ۳۱۲ مورد به صورت مستقیم از سوی حکومت جمهوری اسلامی یا بر اساس سیاست‌گذاری‌های دولتی به ثبت رسیده است، که نسبت به ماه قبل ۳۴ درصد افزایش داشته است.

ارگان خبری فعالان حقوق بشر در ایران هم‌زمان با انتشار این گزارش، خاطرنشان می‌کند با توجه به عدم اجازه دولت ایران به فعالیت مدافعان حقوق بشر، گزارش مزبور با درصد کمی از خطا همراه خواهد بود، هم چنین باید در نظر گرفت که به همین دلیل، مجموع گزارش‌های گردآوری شده تنها بخش کوچکی از نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران است. ...

اندیشه و بیان

در اردیبهشت ۱۳۹۰، تعداد ۴۷ مورد گزارش نقض موردی حقوق بشر در حوزه اندیشه و بیان توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسیده است.

بر همین اساس ۱۶ نفر از فعالین بازداشت و یک تن از ایشان به اداره اطلاعات احضار شد. همچنین ۸ نفر نیز از سوی شعب مختلف دادگاه‌های انقلاب مجموعاً به ۱۶۲ ماه حبس تعزیری، ۱۲ ماه تعلیقی و ۶۰۰ ماه محرومیت از فعالیت در حوزه‌های مربوطه محکوم شدند.

در همین حوزه ۳ نشریه و یا روزنامه نیز توقیف شدند و ماموران امنیتی مانع از برگزاری مراسم یادبود یک روزنامه‌نگار شدند.

طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل گزارشات نقض اندیشه و بیان ۲۳۴ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز تغییری حاصل نشده است.

اعدام

طبق گزارشات موجود، در اردیبهشت سال جاری ۳۴ شهروند به چوبه‌دار سپرده شدند.

مسئولیتی ندارد.

کانون نویسندگان ایران خواهان نقض این حکم ظالمانه و پایان دادن به تعقیب و آزار اعضای این کانون آزادی‌خواه است.

کانون نویسندگان ایران
20 اردیبهشت 1390

اطلاعیه از کانون نویسندگان ایران در تبعید

اطلاعیه کانون نویسندگان ایران (در تبعید) حکم زندان برای منشی کانون نویسندگان ایران

بنا به خبر منتشر شده، منیژه نجم عراقی، نویسنده، مترجم و فعال جنبش زنان و منشی منتخب کانون، از طرف «دادگاه انقلاب اسلامی» به اتهام عضویت در کانون نویسندگان ایران و انتشار بیانیتهای کانون بازداشت و به یک سال زندان تعزیری محکوم شده است.

تعقیب، دستگیری، زندان و آزار نویسندگان سیاست دیرینه جمهوری اسلامی ست و از این طریق می‌کوشد تا هر صدای کوشا در راستای آزادی اندیشه و بیان را خاموش کند و مردم ایران را از حقوق ابتدائی سخن گفتن و زنده ماندن محروم سازد.

اما اینک، دستگیری اعضای کانون به بهانه انتشار بیانیتهای این نهاد، سیاست تازه‌ای ست که می‌کوشد اعضای کانون را به صفت فردی مورد تهدید قرار دهد و آنان را از همکاری با کانون نویسندگان ایران، این نهاد مدافع آزادی اندیشه و بیان باز دارد. در حالی که این بیانیتهای نه به فرد مربوط است و نه از طرف افراد انتشار می‌یابد. کانون همواره به صفت جمعی مسئول انتشار بیانیتهایش است و دفاع از آزادی، گرچه فردی ست، اما در قاموس کانون و نهادهای اجتماعی نظیر آن، در قالب جمعی صورت می‌گیرد. افزون بر این دفاع از آزادی اندیشه و بیان جرم نیست و جمهوری اسلامی نمی‌تواند با چنین «اتهامی» آزادی انسان‌ها را نقض کند.

کانون نویسندگان ایران در تبعید، جمهوری آزادی‌گش اسلامی را محکوم می‌کند و همه نهادهای مدافع آزادی بیان، همه کانون‌های نویسندگان و انجمن قلم کشورهای مختلف را برای اعتراض به این حکم غیرانسانی به یاری می‌طلبد.

کانون نویسندگان ایران در تبعید
13 مه 2011

دو اطلاعیه از کانون نویسندگان ایران

بیانیه کانون نویسندگان ایران درباره تشدید سانسور در نمایشگاه کتاب

وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی در پی اجرای سیاست‌های مبتنی بر تشدید سانسور از جمله لغو مجوز موسسه‌های انتشاراتی برای نشر کتاب، دادن نمره منفی به ناشرانی که آثار ارسالی شان غیرمجاز شناخته می‌شود و در نهایت لغو مجوز نشر آن‌ها پس از رسیدن نمرات منفی به شمار معین، بررسی مجدد آثار دارای مجوز دائم و غیرمجاز شمردن این آثار، تنبیه ناشران به صورت تاخیر در ارائه مجوز به مدت سه ماه، واداشتن ناشران به سانسور آثار خود و امتناع از پذیرش نگرش‌ها و آثار نویسندگان خاص و بدین‌سان ممنوع‌الکلم کردن آنان و... اکنون دامنه سانسور اپیدئولوژیک آثار و حذف ناشران آن‌ها را گسترش داده و به قرار اطلاع هم عرضه و فروش آثار برخی از نویسندگان را منع کرده و هم به شمار ناشران محروم از حضور در نمایشگاه کتاب افزوده است. کانون نویسندگان ایران، بر اساس منشور خود که مخالفت با سانسور از جمله مهم‌ترین مواد آن است، سانسور وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی و محرومیت ناشران از حضور در نمایشگاه را محکوم می‌کند و خواهان پایان دادن به این اقدامات آزادی‌سنجانه است.

کانون نویسندگان ایران
20 اردیبهشت 1390

حکم زندان منیژه نجم عراقی محکوم است!

«دادگاه انقلاب اسلامی» منیژه نجم عراقی، نویسنده، مترجم، فعال جنبش زنان و منشی منتخب کانون نویسندگان ایران را به جرم عضویت و فعالیت در این کانون و به استناد چند بیانیتهای کانون به یک سال حبس تعزیری محکوم کرده است. ما ضمن محکوم کردن این حکم ظالمانه، چنان‌که پیش از این نیز گفته‌ایم، بار دیگر تاکید می‌کنیم که مسئولیت مواضع ارائه شده در بیانیتهای کانون بر عهده کل کانون و هیئت دبیران منتخب آن است و خانم نجم‌عراقی در قبال محتوای این بیانیتهای کوچک‌ترین

نویسندگان مرزها

محمود درویش یک شاعر تبعیدی
و یک فیلم

عباس سماکار

هشت نویسنده معروف جهانی در سال 2003 میلادی، در سفری به فلسطین از مرزهای ممنوعه می‌گذرند و پا به شهر محاصره شده رام‌الله می‌گذارند تا با محمود درویش شاعر فلسطینی دیدار کنند.

این نویسندگان، همگی عضو پارلمان جهانی نویسندگان‌اند که تالیفات بسیار دارند و در میان آن‌ها دو برنده جایزه ادبی نوبل؛ ووله سوینکا نویسنده نیجریایی و خوزه ساراماگو رمان‌نویس پرتغالی و همین‌طور دو تن از اعضای هیئت رئیسه پارلمان جهانی نویسندگان و 4 نویسنده دیگر که هرکدام از نام‌آوران عرصه ادبیات کشور خود هستند قرار دارند.

اعضای پارلمان جهانی نویسندگان در این سفر از 8 کشور و چهار قاره جهان عبارت بودند از:

راسل بانکس رمان‌نویس آمریکایی و رئیس پارلمان جهانی نویسندگان. ویچنسو کونسولو رمان‌نویس ایتالیایی. ووله سوینکا نویسنده نیجریایی و برنده جایزه ادبی نوبل. کریستیان سالمون، نویسنده فرانسوی مدیر پارلمان جهانی نویسندگان خوزه ساراماگو رمان‌نویس پرتغالی و نوبل ادبیات برایتین باخ شاعر و نویسنده افریقای جنوبی

خوان گوی تیسولو نویسنده اسپانیایی بای دانو شاعر چینی تبعیدی آمریکا بر اساس این سفر پرماجرا سمیر عبدالله و خوزه رابینس فیلمی تهیه کردند که «نویسندگان مرزها»، نام داده شد. تمرکز اصلی فیلم بر وضعیت مردم عرب فلسطین و به ویژه وضعیت و زندگی و سخنان محمود درویش شاعر فلسطینی قرار گرفت.

این نویسندگان به نشانه حمایت از مردم رام‌الله که زیر فشار تانک‌های ارتش اسرائیل قرار گرفته بود به فلسطین می‌روند و انگیزه خود را دیدار با محمود درویش که او هم مانند بقیه مردم رام‌الله در محاصره قرار داشت اعلام می‌کنند و ابراز می‌دارند؛ «چون محمود درویش نمی‌توانست به دیدار ما بیاید، ما به دیدار

او آمده‌ایم.» کمپانی «چشم باز» و «فیلم سیگلاپ» عرضه کننده این فیلم بود که پخش جهانی آن، افکار عمومی را به شدت متوجه وضعیت دشوار مردم رام‌الله کرد. محمود درویش شاعری بود که در میان مردم فلسطین و عرب زبانان دارای محبوبیت بسیار بود و اگر مقایسه کنیم، او کسی همپایه احمد شاملو بود و هم‌چون او در قلب مردم سرزمینش جا داشت.



محمود درویش، از دید این نویسندگان فرامرزها، نماینده‌ای از مردم فلسطین به شمار می‌آمد که با شعر خود یار دیرین مقاومت مردم این سرزمین در برابر اشغال-گران اسرائیلی بود. این شاعر جهانی، با اشعار عاشقانه و مبارزه جویانه‌اش سال‌های دراز زبان مردم فلسطین به شمار می‌آمد. درویش متولد 1941 بود و 30 دفتر شعر منتشر کرد که برخی از آن‌ها به فارسی ترجمه شد. این شاعر فلسطینی سال‌های زیادی را در تبعید؛ در قاهره، بیروت، تونس و پاریس گذراند و در سال 2008 در پی عمل جراحی قلب در تکزاس آمریکا در گذشت.

از مهم‌ترین آثار محمود درویش می‌توان از کتاب‌های؛ گنجشک بی‌بال 1960، برگ‌های زیتون 1964، عاشقی از فلسطین 1966 و از آن‌چه کرده‌ای پوزش خواه 2003 نام برد. محمود درویش زمانی عضو حزب کمونیست بود و مدتی هم عضویت سازمان آزادی‌بخش فلسطین را داشت که در سال 1999 در اعتراض به پذیرش توافق‌های اسلو (نروژ) از این سازمان بیرون آمد. در واقع انگیزه نویسندگان مرزها در این سفر، دفاع از حقانیت مردم فلسطین برای برخورداری از یک زندگی انسانی و صلحی بود که از آن‌ها دریغ کرده‌اند. این توضیح را هم درباره پارلمان جهانی

نویسندگان می‌توان داد که این نهاد در تابستان ۱۹۹۳، به دنبال کشته شدن طاهر جودت نویسنده الجزایری تشکیل شد. در واقع، نویسندگانی مانند محمود درویش و ژاک دریدا و پبیر بوردیو در واکنش به آزار، دستگیری و قتل نویسندگان، این پارلمان را تشکیل دادند.

در نیمه اول سال تاسیس این پارلمان، تعداد نویسندگان تحت پیگرد، دستگیر شده و یا کشته شده در جهان به رقم هزار نفر رسید. این نویسندگان الجزایری، ایرانی، مصری، ترک، نیجریه‌ای، چینی و غیره بودند.

در حال حاضر هم، تعداد زیادی نویسنده در برابر کلاف سر در گم و دهشتناک تعقیب و دستگیری و شکنجه و مرگ قرار گرفته‌اند و یادآور این سخن سنجیده طاهر جودت پیش از کشته شدنش هستند که گفت: «اگر سخن بگویی خواهی مرد. اگر سکوت کنی خواهی مرد. پس سخن بگو و بمیر.»

پارلمان نویسندگان، در طی سال‌های نخست موجودیت‌اش، ناظر دستگیری تعداد زیادی از اعضایش بوده است. دوبار از شرکت پرزیدنت این پارلمان در کنگره‌ها جلوگیری شد. شاعر چینی بای با او، رمان‌نویس کنگویی، سونگلوو و دیگر نویسندگان عضو این پارلمان به دادگاه‌ها فراخوانده شدند. یاشارکمال نویسنده ترک زبان فقط به خاطر نوشتن دستگیر شد. نجیب محفوظ مصری و برنده جایزه نوبل، در خیابان به ضرب چاقو از پا درآمد. و اعدام هولناک کن ساروویوا از این پارلمان به دست دیکتاتور نیجریه فراموش شدنی نیست.

و اینک نیز در جهان، به ویژه در جمهوری اسلامی، دستگیری، آزار و کشتن نویسندگان تقریباً به رویدادی عادی و بدل شده است.

مقر پارلمان بین‌المللی نویسندگان در حال حاضر شهر بروکسل است و این نهاد سخن-گوی نویسندگانی به شمار می‌آید که به خاطر اظهار نظرات خود زیر فشار و پیگرد حکام کشورها قرار می‌گیرند.

پارلمان بین‌المللی نویسندگان، پارلمانی ست بدون قدرت رسمی؛ اما نهادی است که در اختیار همه نویسندگان جهان قرار دارد و تنها مشروعیت آن این است که اعضایش از کشورشان رانده شده‌اند.